

بمناسبت دویستمین سال درگذشت باخ

ترجمه: محمود تفضلی

يك نامه از ژان - سباستین باخ *

عالیجناب

امید است جناب شما میل داشته باشند که يك خدمتگذار قدیمی و وفادار آزادی را که با این نامه جناب ایشان را در دسر میدهد بخشند. از زمانی که جناب شما بایک پاسخ موافق بنامه‌ای که تقدیم داشته بودم، سرافرازم فرمودید تا کنون نزدیک چهار سال میگذرد. با خاطره این امر که جنابعالی در کمال لطف مرقوم داشته بودید که جنابتانرا از جریان زندگی خود مطلع داشته باشم، اینک بخود اجازه میدهم که با نهایت احترام مصدع گردم.

جنابعالی بخوبی میدانید که زندگانی من از دوران جوانی تا وقتی که استادی کلیسای دربار «گوتن» را یافتم چگونه گذشته است. در این دربار شاهزاده مهربانی حکومت میکرد که موسیقیدان قابل بود و من فکر میکردم که زندگانیم را در خدمت او بسر خواهم رساند. اما چنین اتفاق افتاد که این شاهزاده با استعداد بایک شاهزاده خانم از خاندان

* این نامه را باخ به «ژوز اردمان» نوشته است که از دوستان روزگار جوانیش بود و در این زمان بعنوان نماینده و مشاور دربار روسیه در شهر «داتریک» اقامت داشت. این نامه از کتاب «نامه‌های موزسین‌های بزرگ» واز زبان فرانسوی ترجمه شده است. در ترجمه سعی شده است که لحن مودب و قدیمی نامه محفوظ بماند - مترجم.

« برنبورگ » ازدواج کرد و چون میل داشت که خیلی موافق طبع این شاهزاده خانم باشد - که ظاهراً در برابر آثار هنری تأثیر ناپذیر بود - آن آتش استعداد موسیقیش فرونشست . آنوقت خداوند چنین مقرر فرمود که من بسمت مدیر موسیقی و آواز مدرسه « سنت توماس » در لپزیک منصوب گردم .

از مقام استاد کلیسا به مدیر آواز تبدیل یافتن ابتدا در نظر من خیلی افتخار آمیز نبود . باینقرار تا مدت سه ماه تصمیم نگرفتم . اما جهات مثبت و نیکوئی در این شهر بود از جمله اینکه وسایل تحصیلات پسرانم در آنجا آسانتر فراهم میشد . این جهات مرا واداشت که بنام خداوند به لپزیک بیایم و این تغییر مکان را مورد آزهائش قرار دهم .

اکنون من در اینجا موقعیت ثابتی دارم . اما اولاً این کار آنقدرها که گفته میشد اهمیت ندارد . ثانیاً کپسای اینجا اعانات و درآمد چندانی ندارد . ثالثاً در این شهر هزینه زندگی خیلی بالا و گران است . رابعاً چون مقامات حکومتی ذوق عجیبی دارند و بموسیقی علاقه زیادی ندارند من باید همیشه در یک وضع نامناسب که بار و حیات من متضاد است زندگی کنم و همواره از کسانی احاطه شده باشم که به من و کار من چندان توجهی ندارند و از این جهت همواره باید شکنجه به بینم .

باین جهت است که ناچارم باکمک الهی فکر جلی دیگری برای خود باشم .

اگر جناب شما ، جای مناسبی سراغ داشته باشند ، یا بتوانند برای یک خدمتگذار پیر و وفادار ، محلی تهیه فرمایند من باکمال میل و باتوصیه جناب شما باین کار خواهم پرداخت . من در دنبال توصیه جنابعالی تمام

قوای خود را بکار خواهم برد تا موجبات رضایت را فراهم آورم .
 حقوق کنونی من در حدود ۷۰۰ تالر است و متناسب اضافه در آمد
 کلیسا که با تعداد مراسم تدفین بستگی دارد اضافه هم میشود . اما وقتیکه
 روزگار سلامتی است اعانات کلیسا هم کم میشود .

سال گذشته نقصان مراسم تدفین سبب شد که از این بابت ۱۰۰ تالر
 کمتر در آمد داشته باشم . در « تورینگه » ۲۰۰ من با ۴۰۰ تالر زندگانیم
 بهتر از اینجا بود که دو برابر این مبلغ را دارم زیرا اینجا هزینه زندگی
 خیلی زیاد است .

اکنون باید وضع زندگی خود را با اطلاع جنابعالی برسانم .
 من برای دومین بار ازدواج کرده ام ، زن نخستینم در کمال تقدس
 در « گوتن » در گذشت . از نخستین ازدواج خود سه پسر و یک دختر دارم
 که جنابعالی اگر بیاد داشته باشید آنها را در « ویمار » دیده اید .

پسر ارشدم دانشجوی حقوق است . دوتای دیگر یکی در کلاس
 اول است و دیگری در کلاس دوم . دختر ارشدم هنوز ازدواج نکرده است .
 فرزندان دومین ازدواج هنوز کوچک هستند ، بزرگترین پسر در
 میان آنها شش سال بیشتر ندارد . اما همه برای موسیقی استعداد فراوان
 دارند و میتوانم مطمئن باشم که خواهم توانست با خانواده ام یک کنسرت
 آواز و ساز تشکیل دهم . مخصوصاً که همسرم صدای سوپرانوی زیبایی
 دارد و دختر ارشدم نیز خیلی خوب میخواند .

مسلماً جسارت بیش از اندازه خواهد بود اگریش از این مصدع

اوقات شریف کردم و بدینجهت عجله دارم که نامه‌ام را بیایان برسانم در حالیکه شما را از فداکاری و احترامات خود مطمئن می‌دارم .

خدمتگذار صدیق و ساده‌جناب شما

ژان . سب . باخ

لیپزیک ۲۸ اکتبر ۱۷۳۰

چند کلمه از شوبرت

نام « فرانتز شوبرت » موسیقیدان حساس و هنرمند قرن پیش را که در ژانویه سال ۱۷۹۷ در وین متولد شد هر دو ستار موسیقی شنیده است ولی شاید کسی نداند که او بدنی چاق و کوتاه ، موهای خرمائی و در هم ریخته و چشمانی درشت و قهوه ای رنگ داشت .

وقتی که او پسر بچه جوانی بود هوش و ذکاوت از چشمانش میدرخشید و در مدرسه « خوانندگان کلیسای سلطنتی » در وین لباس او نیفورم مدرسه را که دکمه های برنجی و یراقهای مصلدا داشت بتن میکرد . اول باری که این لباس را پوشید چون برایش تنگ بود همه همکلاس های مدرسه باو خندیدند و مسخره اش کردند زیرا از ناچاری لباسهای برادر بزرگترش را بتن کرده بود .

فرانتس با استعداد موسیقی فراوان و با هوش و لیاقت فوق العاده خود این تمخر همکلاس ها را جبران کرد بطوریکه از همه پیش افتاد و مورد تحسین و ستایش همه بود . همه همکلاسها اعتراف میکردند که تا آنروز هیچ کس را به نبوغ او ندیده اند .

در دسته آواز صدای صاف و روشن و زیبای او بخوبی مشخص بود و رهبر دسته سرود میگفت « از وقتی که شوبرت میان ما آمده است حس میکنم که صدای خود منم عوض شده است . »

شوبرت گوش حساسی داشت که از لوازم هر موسیقیدان قابلی است . هنر شوبرت تنها در آوازش نبود بلکه ویولون را هم خیلی خوب مینواخت و در دسته ارکستر مدرسه نقش نواختن ویولون اول به عهده او بود .

شوبرت از روزگار جوانی خود میل و شوق بسیاری برای ساختن آهنگها و نوشتن ترانه هائی که در روحش موج میزد احساس میکرد و آثار بسیار زیبا و لطیفی که امروز از او باقیست محصول همین میل و شوق او میباشد .

در میان این آثار ترانه های بسیار ، چندین سمفونی ، و چند آهنگ برای پیانو و کوارتر زهی دیده میشود .